


۲



اتمام ساخت درمانگاه لطفی، نیازمند تخصیص اعتبار است

۳



آغاز ساخت دبستان ۹ کلاسه روستای مارمه بخش بناارویه

۸



تجهیز بیمارستان اوز به دستگاه «رادیوگرافی» فک و صورت

۸



گفت و گوی اختصاصی میلاد لارستان با دانش آموزان لاری دارنده رتبه های برتر کنکور

تأسیس اداره کل حمل و نقل جاده ای لارستان به کجا انجامید؟



۲



برگزاری جلسه هماهنگی ستاد غدیر در دفتر امام جمعه شهرستان لارستان

۲



معرفی بخشدار جدید بناارویه

۴



پاک کردن سیاهی گردو از دست

۴



خرد کردن پیاز، بدون اشک

۵



مشهورترین درخت های سراسر جهان

اسامی برترین های کنکور سراسری سال ۹۸ لارستان			
ایمان سلیم ۲۳۶	حلیا شریعتی ۵۷۵	علی مصلحی ۱۱۴۰	هادی علیپور ۱۶۹۸
حجت قنبرزاده ۵۰۶	یاسین حق پرست ۶۵۵	علی عباسیان ۱۳۷۷	سید مسیح سجادی ۱۷۳۸
ابوالفضل غیبی ۵۲۶	هادی عادل ۷۷۴	محمد خائفی ۱۶۳۷	
فاطمه شب خیز ۱ کشور	رضا روح الهی ۱۵۰	امیرحسین منتظر قائم ۷۹۱	عارفه علیزاده ۹۵۷
علی حاجیان ۵ کشور	عرفان شریفی ۶۲۸	زهرا زینلی ۸۳۱	مریم پورشمسی ۱۳۱۴
محمد حسن لادنی: ۱۴۵	ساجده علیزاده ۶۸۴	مریم رحیمی نژاد ۸۵۹	امیرحسین کهنسال ۱۳۰۸
هانیه زارعیان ۵۳۱	مهدی داوری ۱۱۵۸	انیس خندان ۲۳۰۸	سیده فاطمه مصطفوی ۷
رضا یوسفی ۶۱۰	محمد جواد نصری ۱۴۶۸	محمد مهدی حقیقت لاری ۲۸۰۹	ناهید رسالت ۴۹۰
نیما شمسی ۹۹۴	مهدی اشرفی ۱۶۰۳		علی حاجیان ۷ کشور ۵۴۲
			فاطمه شیخیز ۲۱۹
			علی انصاری لاری ۶۵۲

اسامی برگرفته از کانال انجمن فارغ التحصیلان سمپاد لارستان

ثبت مرکز آموزشی درمانی امام رضا (ع) لارستان به عنوان واحد شناسایی پیوند اعضا

۵ و یا کمتر از ۵ دارند و در بخش ICU بیمارستان بستری می باشند مورد پایش روزانه قرار می گیرند و گزارش مربوطه به متخصصین مورد تایید وزارت که در بیمارستان حضور دارند داده می شود.

این پایش و ویزیت مستمر، توسط پرسنل و متخصصین، باعث شناسایی سریع تر و بیشتر افرادی که دچار مرگ مغزی شده اند و امکان اهدا عضو دارند می شود و در صورت محرز شدن مرگ مغزی بیماران مراجعه کننده به بیمارستان توسط متخصصین مورد تایید وزارت بهداشت، با ثبت در سامانه توسط پرسنل مربوطه و انجام هماهنگی های لازم توسط مدیر امور بیمارستان ها و تعالی خدمات بالینی دانشکده پس از اخذ رضایت از خانواده فرد اهدا کننده عضو، جهت اهدا عضو به شیراز منتقل می شود.

به این ترتیب با ایثار این بیماران و خانواده های آنان و هماهنگی های انجام شده توسط بیمارستان و ستاد دانشکده مراحل اهدای عضو سریع تر و منسجم تر خواهد شد.

این پس پایش و ویزیت مستمر بیماران با سطح هوشیاری ۵ و کمتر از ۵ که دچار مرگ مغزی شده اند توسط پرسنل و متخصصین در این مرکز صورت می پذیرد که این مهم باعث شناسایی سریع تر و دقیق تر افرادی که دچار مرگ مغزی شده اند و امکان اهدا عضو دارند می شود. در جهت سرعت بخشی به اعلام مرگ مغزی، کلیه بیمارانی که سطح هوشیاری

به گزارش میلاد لارستان به نقل از روابط عمومی دانشکده علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی لارستان، الهام هدایتی مدیر امور بیمارستان ها و تعالی خدمات بالینی دانشکده علوم پزشکی لارستان از ثبت مرکز آموزشی درمانی امام رضا (ع) لارستان به عنوان واحد شناسایی پیوند اعضا در وزارت بهداشت خبر داد. اعضا در وزارت بهداشت خبر داد. این مقام مسئول، در این خصوص گفت: از

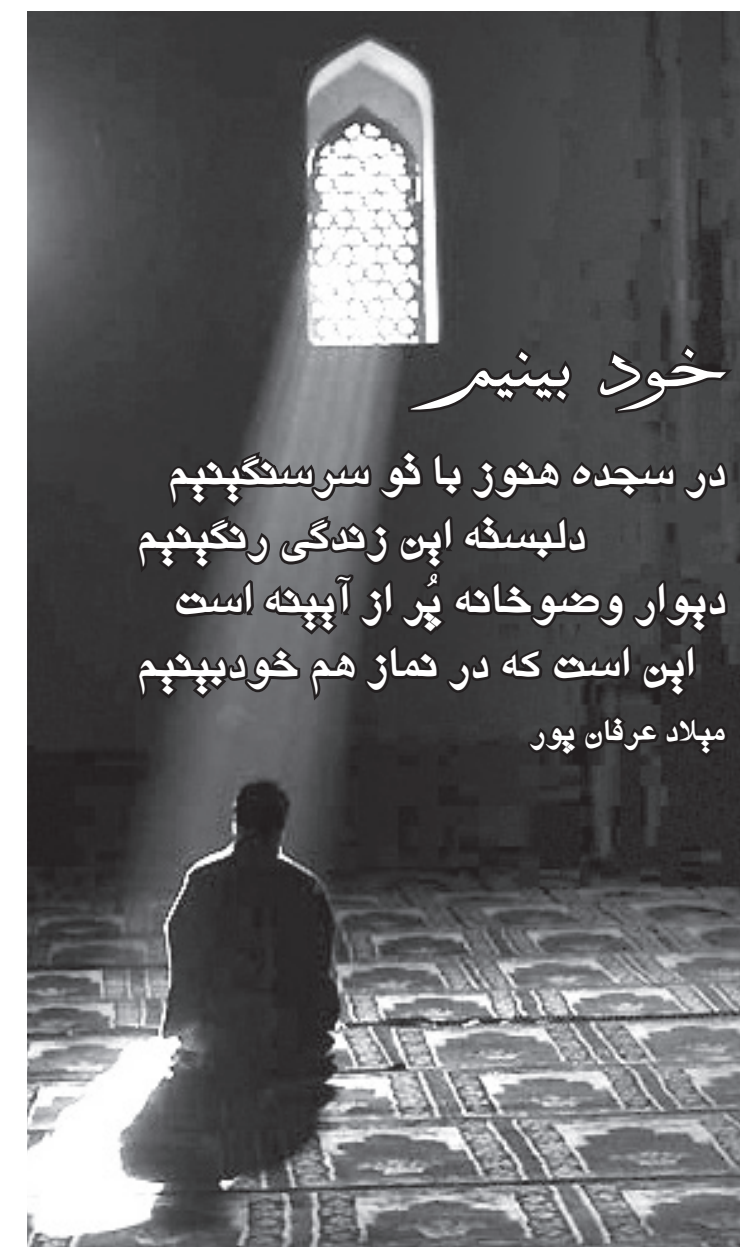
یوم کفایت

فرا رسیدن عرقله روز شناخت محبوب و عهد فریاد روز فریادی اسما عیال نفس در برابر عظمت خدای ابراهیم (علیه السلام) گرامی باد.

روز خبرنگار روز راست که گویر قلم ، لایح مقدس
تربیع عامل سوگند آسمان ، حکایت گر زندگی
تابناک رهپویان مر شود که همواره با لایح پیوند
جاودانه بسته اند .



روز خبرنگار ، روز سرود ماندخ در ورطه نوشتن ،
حکایت یابرها در دنیا سوله ها و عامل تابندگر
دگر باره اندیشه هار انسانر و روز کسانر راست که
در نگار شخبر از جوهر جانخ فویر مرکب ساختهند .



خود بینیم

در سجده هنوز با نو سر سنجکیم
دل بسنه این زندگی رنگینیم
دپوار وضوخانه پر از آپینه است
این است که در نماز هم خود بینیم
مهلاذ عرفان پور

چشمته چشم ما دولت پیش دیگری است
جای گلایه نیست! که این رسم دلبری است
هر کس گذشت از نظرت دولت نشست
تنگانه آینه ناز و دباوری است
مهرت به خلق بیشتر از جور بر من است
سم برابر بگان ، نابرابری است
دشام یادعای تو در حق من کی است
ای آفتاب هر چه کنی ذره پروری است
سائل جواب سرزنش موج راندا
گاهی فقط سکوت جواب بکسری است

ناقل نظری



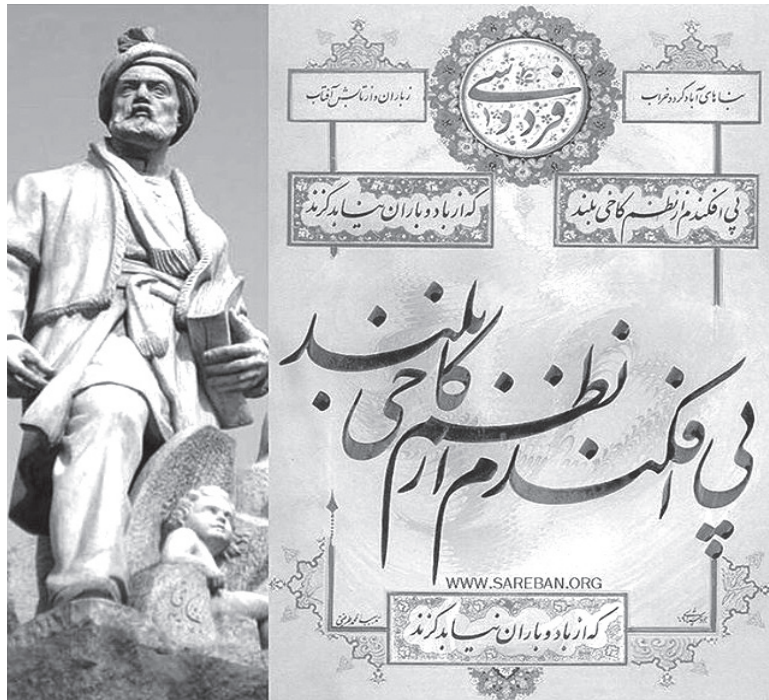
عزیز من! بیا کفن پیاده راه برویم!
دیر من و تو، حق اگر دست در دست هم، و سخت عاشقانه، تمام شهر را هم ببینیم کس از ما
قبایله نخواست و کس با به حریم حرمت مهر مندرک هایمان نخواست. این را بارها
به تو گفته ام و باز هم خواهم گفت. از چه می ترسی عزیز من؟ بیا کفن پیاده راه برویم! بیا کفن
پیاده راه برویم!

این فرصت است برای که یادآوران جمیع نظمه های گذشته با طعم و عطر و مزه های بسیار
متنوع، نظمه شفاف اوج محبت در یک غنچه فرو بسته میقت. نظمه کوتاه شک و حد، نظمه تلخ و پیر از
گریه مرگ یک خوشتر خوب، نظمه خریدن یک کوزه برای پیغمبر اکرم در راه، نظمه تقدیم یک
سکه طلا به تو و رفتن عیب تو از من، نظمه کس آفرین نگاه تو بر در دیوار خانه ای که از آنجا
رانده شده ایم، نظمه فریاد شادمانه من که پله ها را حجاب تو از رفتن به مدرسه و بازگشتن از مدرسه
سالی هر کس تیره یافته ام، نظمه خفتن بر حجاب تو از رفتن به مدرسه و بازگشتن از مدرسه
کس بسیار بسیار دور از خانه، کس شده در لایح کس نغمه کس نفس گیر جنوب، نظمه ادراک متقابل
و هم جهت تو و من، هفتاد کس کودکی من گریه، روزنامه فروش تنه ای فریاد من کس، پیر مرد
متصلی، تا کثیر از وسط خیابانی من دور... نظمه کس شکستن گلدان سفالی که هر دو نوشتن
من داریم، نظمه کس نمره نابوران یک از شکر دانت که نزد تو عزیز و محترم است... و « نظمه
کس رنگین زبان چاپچین... »

عزیز من! بیا کفن پیاده راه برویم!
این، برای جوان ها که خیلی چیزها را فراموش کرده اند و خیلی چیزها را در آستانه کس
فراموشی قرار داده اند، شاید عبرت باش...
شاید ذره ای که از یک تجرید نظر جدی و وفادارانه باشد در متن پرغیر و تیره کس زندگی باطل
شهر کس...
شاید تنگ کس باشد به طرف کس سرش است و محتاج سر ریز کردن...
شاید موجب باشد خاص، در حوض مثل همه کس حوض ها کس با کس را کس سبز سادک، تا آن
حوض را، دست کس به یاد دریا بیندازد، و یا حسرت چیزی را در دیش زنده کند که نفس داند چیست
- شاید ماهی، یا که تصویر در دیش در آن، یا قایق کوچک...
شاید، جمله های اول قصه ای نو باشد...
عزیز من! بیا کفن پیاده راه برویم!

نادر ابراهیمی

فردوسی برای کتابش نامی انتخاب نکرد



جهان دل نهاده بر این داستان
همان بخردان و هم داستان
جوانی بیامد گشاده زبان
سخن گفتن خوب و طبع روان
به نظر آرم این داستان گفت من
اذو شادمان شد دل انجمن
بعد دریا کشته شدنش می گوید:
جوانش را خوی بد یار بود
که باید همیشه به پیکار بود
بدان خوی بد جان شیرین بداد
نبود از جوانش یک روز شاد

شروع می کند. آغاز کار از سلطنت
گشتاسب می گوید دلیل این کارش
هم گفته شده چون شاعر در مذهب
زرتشتی باقی مانده و ظهور زرتشت
نیز مصادف با شاهی گشتاسب بود این
کار را پایه گذاری نمود در مورد دقیقی
و کشته شدنش حرف بسیار زده اند.
فردوسی، در دنباله داستان گرد آوردن
شاهنامه ابومنصوری که شرح آن
گذشت می گوید:
چو از دفتر این داستان ها بسی
همی خواند خواننده بر هر کس

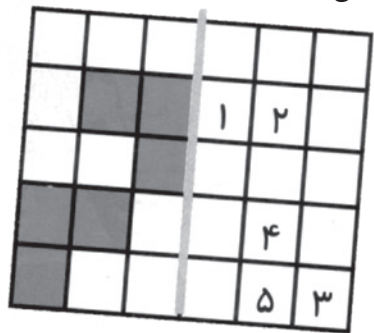
یکایک از بخت برگشته شد
به دست یکی بنده برگشته شد
برفت او و این نامه ناکفته ماند
ز کشتاسب و ارجاسب بینی هزار
بگفت سر آمد بر او یادگار
برفت او و این نامه ناکفته ماند
در این باره صاحب نظران می گویند:
گرچه دقیقی شاعری بزرگ بود و در
مدیحه سرایی طبیعی بلند داشت اما
برای به نظم در آوردن داستان منظوری
چون شاهنامه صلاحیت و زبان گویا
که لازمه کار حماسی است را به کار
نگرفته لذا نتوانست خواننده را به خود
جلب نماید ولی جوانمردی و بلند نظری
استاد بزرگ طوس باعث شد که این
منظومه نیمه تمام را محفوظ نگه دارد
لذا فردوسی می گوید دقیقی را به خواب
دیدم و در عالم رویا به من گفت:
از این باره من بیش گفتار سخن
اگر با زبانی بخیلی مکن
استاد این درخواست را می پذیرد و به
نظر برخی دوران ایشان این قیولی از دو
نظر بوده یکی پیشکسوتی دقیقی و فضلی
تمثل او که فردوسی با این کارش ارج
می نهد و دیگری مقایسه سخنان دو
سخن سرا
فردوسی تصمیم به ادامه کار دقیقی دارد
و در این باره پافشاری می کند ولی آن
منیع و ماخذی که دقیقی در اختیار
داشت را در دسترس نداشته تا این که
پس از مدت ها سرگردانی دوستی که
به قول خودش دو مغز در یک پوست
بودند کتاب را به دست می آورد و
برایش می برد شاعر می گوید:
به شهر یکی مهربان دوست بود
تو گویی که با من به یک پوست بود

مرا گفت نیک آمد این ذای تو
به خوبی سپارده همی پای تو
نوشته من این نامه خسروی
به نزد تو آرم مگر نخوی
گشاده زبان و جوانیت هست
سخن گفتن پهلوانیت هست
چو آورد این نامه نزدیک من
برافروخت این جان نارنگ من
یکی نامه دیدم پر از داستان
سخن های آن پرمنش داستان
فسانه کهن بود و منثور بود
طبیعی زیبوند او خور بود
من این نامه فرخ گرفتیم به فال
بسی رنج برزم به بسیار سال
که این نامه را دست پیش آورم
زد دفتر به گفتار خویش آورم
پس معلوم شد که فردوسی مصنف
و نویسنده اصلی این کتاب نیست
بلکه کتاب شاهنامه ابومنصوری را در
اختیار داشته که به قول خودش از دفتر به
گفتار خویش آورد؛ لذا نمی توانسته نامی
بر آن بگذارد و فضل الله رضا، در کتاب
نگاهی به شاهنامه می گوید: فردوسی
مترجمی است که کتاب منظوری را
منظوم ساخته او به اندازه ای در مطابعت
از اصل مقید بوده که می گوید:
گر از داستان یک سخن کمر بدی
روان مرا بر زمانتر بدی
بنابراین مشخص می شود که نام دیوان
فردوسی «شاهنامه» نیست چون از نسخه ای
به نام شاهنامه نسخه برداری و نوشته شده
خوانندگان آن را شاهنامه گفته اند.
حیدرقلی بذرافشان

از سرگذشت فردوسی، مطالب حقیقی
کمی در دسترس است. لذا درباره او
قصه و افسانه های زیادی در کتب
مندرج است. وی شاعری است نامدار
از ناحیه طابران طوسی و ده باز، کنیه
اش ابوالقاسم و تخلصش فردوسی است.
نام خود و پدرش معلوم نیست و پدرش
از دهقانان بوده اما نه دهقان به معنای
امروزی یعنی کشاورزی که روی زمین
کار کند، بلکه نجیب زاده ای آشنا به
اوضاع و احوال اجتماعی و اداری بوده
و اداره امور ده را هم به عهده داشته
است. اصولاً دهقانان واسطه بین دولت
و ملت بخصوص در امر وصول مالیات
و نیز محل رجوع مرافعات اهالی خود
بوده اند. فردوسی از پدر ملاح خود باغ
و زمین و ساختمان و غیره به ارث برد
و جمعی برزگر و چوپان و فرمانبر در
اطرافش مشغول به کار بودند. وی از
سن ۲۵ تا ۴۰ سالگی به شاهنامه سرانی
پرداخت.
بدیهی است که در خانه نشستن و شعر
گفتن مانعی بوده که به امور ملکی و کار
شخصی نرسد و لذا از انبار خود خرج
روزگار می کرد و همین امر باعث شد
که در ۶۰ سالگی احوالش برگردد و با
فقر و پیری دست و پنجه نرم کند که
جای بحث در این مقال نیست. در مورد
کتاب شاهنامه ابومنصوری که ماخذ و
منبع شاعر در سرودن است توضیحی
لازم می باشد. پهلوانی به نام ابومنصور
بن عبدالرزاق که هم سپهسالار خراسان و
هم حاکم طوس بود به فکر تهیه تاریخی
جامع می افتد، برای انجام این مهم وزیر
کاردان و مطلع خود به نام منصور
معمری را مأمور این کار می نماید. این



شکل زیر را روی خط ضخیم تا کرده‌ایم کدام عدد است که مربع خاکستری روی آن نمی‌افتد؟



بازی و ریاضی

وزنه های هم شکل هم وزن هستند. وزن وزنه ی مربعی که با علامت سوال (?) مشخص شده است، چند گرم است؟

الف: ۱۰ ب: ۲۵ ج: ۳۰ د: ۴۵ ه: ۵۰



بگرد و پیدا کن

قورباغه با خوردن هر حشره، به شماره‌ای که او می‌گوید می‌رود تا به حشره‌ی بعدی و عددی که آن حشره روی آن نشسته است، برسد. باید از کدام حشره شروع کند تا همه‌ی حشره‌ها را بخورد؟

کلاغه روی درخت گریه می کرد زار و زار می گفت: «هوا کثیفه چپکار کنم من، چپکار؟ چچوری پرواز کنم تو این هوای پر دود ای آسمون تیره بارونتو پیار زود»

پدر کبودی از دور حرف های او را شنید به خاطر کلاغه ریزه ریزه ریزه پارید هوا که شد پاکیزه کلاغه گفت: «قار و قار» اشک هاشو پاک کرد و زود پدر کشید از رو دیوار

عروسک بهانه گیر

عروسکش را هم کنار خودش گذاشت تا عروسکش کارهای مهسا را ببیند و یاد بگیرد. ماما یک بشقاب غذا برای مهسا کشید. مهسا از ماما تشکر کرد و همه غذایش را خورد. بعد با آب و صابون دست و صورتش را شست و در جمع کردن سفره به ماما کمک کرد. عروسک مهسا چیزی نمی گفت ولی داشت همه کارهای خوب را از مهسا یاد می گرفت. بعد از چند روز که دیگر مهسا در خانه بد اخلاقی و بهانه گیری نمی کرد، عروسکش دوباره خوش اخلاق و مهربان شد. حالا دوباره می گفت: ماما، ماما، من به به به می خوام. مهسا با خوشحالی شیشه شیرش را به او می داد. عروسکش همه شیر را می خورد و خیلی زیبا لبخند می زد و در بغل مهسا آرام آرام به خواب می رفت.

یاد گرفته است. مهسا خجالت کشید و چیزی نگفت. دکتر گفت: دوی درد عروسک شما این است که دیگر کسی در خانه غر نزند. همه باید خوش اخلاق و مهربان باشند تا عروسک دوباره حالش خوب شود. مهسا به خانه برگشت و سعی کرد خودش عروسکش را درمان کند. شب که سر سفره شام نشست،

پیش دکتر. دکتر از مهسا پرسید: عروسکتون چی شده برای چی آوردینش دکتر؟ مهسا گفت: خیلی بد اخلاق شده می ترسم مریض شده باشه! دکتر، عروسک مهسا را معاینه کرد و گفت: فکر کنم مریضی بهانه گیری را از کسی گرفته است. شاید یک نفر در خانه شما خیلی بهانه گیری می کند و عروسک شما از او

مهسا یک عروسک جدید خریده بود که هر وقت دکمه روی شکمش را فشار می داد می گفت: «مامان ... ماما من به به می خوام». بعد مهسا یک شیشه شیر اسباب بازی به او می داد. عروسکش شیر را می خورد و با لبخند از مهسا تشکر می کرد. مهسا چند روز با خوشحالی با عروسکش بازی می کرد و از خوش اخلاقی عروسکش لذت می برد. اما یواش یواش عروسک مهسا بد اخلاق شد. یک روز صبح وقتی مهسا دکمه عروسکش را زد عروسکش حرف نزد و اخم کرد. مهسا دوباره دکمه را زد، باز هم عروسک حرف نزد. بار سوم که مهسا می خواست دکمه عروسک را بزند، عروسک جیغ زد! مهسا می خواست شیشه شیر را به او بدهد، اما عروسک دلش نمی خواست بخورد، مهسا خیلی ناراحت شده بود. عروسکش را بغل کرد و برد.



حواس پنجگانه

من گل ها را می بینم
مس بینایی دارم
من گل ها را می بویم
مس بویایی دارم
می شنوم صدا را
پس شنوایی دارم
می چشم مزه ها را
مس چشایی دارم
با دست می کنم لمس
نرمی، گرمی، سردی را

موش، فرس و گربه

روزی روزگاری یک موش کوچولو و بی تجربه راه افتاد تا کمی توی مرزعه بگردد و سر و گوشی آب ببرد. همین طوری که داشت راه می رفت و اطرافش را نگاه می کرد یک فرس را دید. او که تا حالا فرس ندیده بود، با خودش گفت: وای چه موچور ترسناکی! عجب نوک و تاج بزرگی! منتما حیوان فطرنالکی است. باید سریع فرار کنم. موش کوچولو دوید و رفت. کمی جلوتر موش کوچولو به یک گربه رسید. اون تا حالا گربه هم ندیده بود. پیش خودش گفت: چه حیوان فوشگلی! عجب پشم هایی دار. پقدر دمش فوشنگ است. داشت به گربه نزدیک و نزدیک تر می شد که ماما موش کوچولو از راه

اگه می خوامی مثال شیر باشی قوی و با نشاط همیشه همراه غذا بخور سالاد و سبزیجات

حلزون

آی ملزون شافکی! کجا می ری یواشکی؟ جلو میری یواش و ریزه ریزه پوست تنت چه نرم و فیس و لیزه فال های دونه دونه داری روی پشتت یه لونه داری ساکتی و فجالتی و تنها بمون توی باغچه فونه ما

موقت / موقتی

موقت در عربی به معنای زمان دار است و در وصف چیزی که زمان مشخصی برای آن تعیین شده است به کار می رود. اما در فارسی آن را به معنای «غیر ثابت، ناپایدار و در وصف چیزی که باید چیز دیگری به زودی جانشین آن شود» به کار می برند. «برای زلزله زدگان خانه های موقت ساخته شد.» امروزه در فارسی غالباً (ی) صفت ساز به این کلمه می افزایند و موقتی می گویند. ولی نیازی به این کار نیست. زیرا موقت خود صفت است و در فارسی فصحیح بهتر است که از استعمال موقتی پرهیز شود.

منبع: کتاب غلط نویسیم نویسنده: ابوالحسن نجفی

قشنگ آمد، یک گربه بوده. گربه ها خیلی برای موش ها فطرنالک هستند و اصلاً نباید به آن ها نزدیک شوی. موش کوچولو خیلی فوشال شد که مامانش رسیده و او را نجات داره و تصمیم گرفت از این به بعد از روی ظاهر کسی در مورد او قضاوت نکند. و به نظرت ترسناک آمد، یک فرس بوده، فرس اصلاً حیوان فطرنالکی نیست. اما حیوان دومی که دیدی و به نظرت

رسید و سریع او را با خودش به خانه برد. موش کوچولو برای مادرش تعریف کرد که چه حیوان هایی را دیده، مادرش گفت: ولی موش کوچولو تو باید خیلی مراقب باشی! اصلاً از روی ظاهر حیوان ها قضاوت نکن! اولین حیوانی که دیدی و به نظرت ترسناک آمد، یک فرس بوده، فرس اصلاً حیوان فطرنالکی نیست. اما حیوان دومی که دیدی و به نظرت



